

• دریافت ۹۰/۱۲/۲۲

• تأیید ۹۱/۴/۱۳

کارکردِ رواییِ پیرنگ در دو روایت قدیم و جدید

علی عباسی*

چکیده

هدف از این مقاله، پژوهشی است تطبیقی روی موقعیت‌های روایی و عنصر پیرنگ در روایت «خرگوش و شیر» از مثنوی معنوی مولوی و روایت «شیر درنده و خرگوش یا هوش» از «قصه‌های شیرین مثنوی مولوی» از جعفر ابراهیمی (شاهد). روایت «شیر درنده و خرگوش یا هوش» بازنویسی است از مثنوی معنوی. بر این باوریم که علی رغم ظاهری تقریباً یکسان بین این دو روایت، روایت «شیر درنده و خرگوش یا هوش» همان دلالت معنایی «خرگوش و شیر» را القاء نمی‌کند. چرا تفاوت و تمایزی بین پیرنگ این دو روایت حاصل شده است؟ برای پاسخ به این پرسش اساسی، ابتدا باید چگونگی تولید معنا در این دو روایت را بررسی کرد. بدین منظور، ابتدا موقعیت‌های روایی این دو روایت با یکدیگر مقایسه خواهند شد، آنگاه در ادامه، اگر تمایزی بین این دو موقعیت روایی دیده شود، به آن اشاره خواهد شد. سپس، تلاش می‌شود تا پیرنگ این دو روایت که یکی الهام گرفته از دیگری است مورد بررسی قرار گیرد. با مقایسه این موقعیت‌های روایی و در ادامه پیرنگها هدف این است تا به این پرسش پاسخ دهیم: «اگر تغییر در پیرنگ ایجاد شده است، آیا به خاطر این است که معنای جدیدی تولید شود یا علت دیگری باعث این تغییر و تحول شده است؟» با پاسخ دادن به این پرسش اخیر عماد پاسخ پرسش «چرا تفاوت و تمایزی بین پیرنگ این دو روایت حاصل شده است؟» داده خواهد شد.

کلید واژه‌ها:

پیرنگ، موقعیت‌های روایی، کنش گران، پاره‌ابتدائی، میانی، انتهائی

مقدمه

کتاب «قصه های شیرین مثنوی مولوی» اثر جعفر ابراهیمی (شاهد) برگرفته یا ترجمه ای است از روایت‌های مثنوی. این کتاب همچون مثنوی از روایت های گوناگونی تشکیل شده است که یکی از آنها روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» می باشد. روایت اخیر برگردانی است از روایت «خرگوش و شیر» از مثنوی. این دو روایت در ظاهر یک حادثه را روایت می کنند و به طور خودکار باید دارای یک دلالت معنایی هم باشند. ولی نگارنده مقاله پس از بررسی و مقابله این دو روایت با یکدیگر به این نتیجه رسید که این دو روایت یک دلالت معنایی را القا نمی کنند: علی رغم ظاهر یکسان این دو روایت، پیرنگ که از عناصر بنیادین هر ساختار روایی است یکی نیست. روای «شیر درنده و خرگوش با هوش» با اضافه یا احتمالاً کم کردن تعدادی از واژگان ساختار پیرنگ و در ادامه، ساختار نهائی روایت را تغییر داده است و چون بر این باور هستیم که پیرنگ، یکی از عناصر اصلی ساختار است، این پرسش مطرح است که چرا راوی روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» پیرنگ این روایت را تغییر داده است؟ براساس گفته راوی، هدف او به هیچ وجه تولید معنای جدیدی نبوده است؛ بلکه، هدف او، بیشتر ترغیب کردن خوانندگان به خواندن این «کتاب عظیم» است.

«ما در این کتاب کوشیده ایم، برگزیده ای از قصه های مثنوی را با زبانی ساده و امروزی، بازنویسی کنیم، تا ضمن آنکه برای خوانندگان جوان و نوجوان قابل فهم باشد، آنها را علاقمند کند تا به خود این کتاب عظیم مراجعه کنند و...» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۹)

این که چرا باید پیرنگ این دو روایت با یکدیگر متفاوت باشند، زمانی به فکر نگارنده خطور کرد که با پاراگراف زیر مواجه شد. شایان ذکر است که در روایت «خرگوش و شیر»، خواننده با سطور زیر مواجه نمی شود. روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» با اضافه کردن پاره زیر باعث شده است که پیرنگ روایت با تغییراتی روبرو شود. همین مسئله، موجب شد که «شیر درنده و خرگوش با هوش» با دو پیرنگ روایت شود که یکی کامل و دیگری ناقص است.

«جانوران خوشبخت دشت زیبا، زندگی را به خوبی و خوشی می گذرانیدند که از بد حادثه، روزی از روزها، شیری درنده به دشت زیبا آمد. شیر آمد و بر تخت شاهی نشست. خوشی و خرمی از دشت خرم و سر سبز رخت بریست. شیر هر روز به جمع جانوران حمله می برد، یکی از جانوران بیچاره را می گرفت و می خورد.» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۲)

اضافه کردن پاراگراف بالا، این القاء معنایی را به وجود می آورد که جانوران این دشت، ابتدا خوش و خرم زندگی می کرده اند و با آمدن شیر، این خوشی و خرمی از دست رفته است. این بدان معناست که جانوران این دشت یکبار تجربه خوب زندگی کردن را دارند و بار دیگر تجربه بد زندگی کردن را. به همین خاطر این جانوران بر شیر قیام می کنند تا آگاهانه به زندگی خوب برسند. در حالیکه در روایت اصلی، یعنی «خرگوش و شیر»، این حیوانات از قبل، یا ساده تر بگوئیم، همیشه در همین وضعیّت بد بوده اند و در همین وضعیّت بد زندگی می کرده اند. زمانی که خرگوش بر شیر قیام می کند، به دلیل یک انگیزه فردی این عمل را انجام می دهد، در حالیکه در روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» این عمل با انگیزه ای جمعی صورت گرفته است.

اکنون و بر اساس آنچه که گذشت، می توان پرسش این مقاله را بدین شکل مطرح ساخت: چرا تفاوت و تمایزی بین پیرنگ این دو روایت حاصل شده است؟ برای پاسخ به این پرسش اساسی، ابتدا باید چگونگی تولید معنا در این دو روایت را بررسی کرد. بدین منظور، ابتدا موقعیّت های روایی این دو روایت با یکدیگر مقایسه، نگاه در ادامه، اگر تمایزی بین این دو موقعیّت روایی دیده شود، به آن اشاره خواهد شد. سپس، تلاش می شود تا پیرنگ این دو روایت که یکی الهام گرفته از دیگری است مورد بررسی قرار گیرد. با مقایسه این موقعیّت های روایی و در ادامه پیرنگ ها، هدف این است تا به این پرسش پاسخ دهیم: «اگر تغییر در پیرنگ ایجاد شده است، آیا به خاطر این است که معنای جدیدی تولید شود یا علت دیگری باعث این تغییر و تحول شده است؟» با پاسخ دادن به این پرسش اخیر، عملاً پاسخ پرسش «چرا تفاوت و تمایزی بین پیرنگ این دو روایت حاصل شده است؟» داده خواهد شد.

بحث

اکنون، به مقایسه و تحلیل تطبیقی روایت «خرگوش و شیر» و روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» می پردازیم. لازم به یادآوریست که این دو روایت را در دو سطح با یکدیگر مقایسه می کنیم:

۱- مقایسه سطوح روایی

۲- مقایسه پیرنگ

۱- مقایسه سطوح روایی این دو روایت

روایت «خرگوش و شیر» و همچنین «شیر درنده و خرگوش با هوش» از هر دو نوع روایی سود جسته‌اند:

۱- «روایت دنیای داستان ناهمسان»^۱ (محمدی، عباسی: ۱۳۸۱: ۲۲۴) (Genette, 1972, 256)

۲- «روایت دنیای داستان همسان»

هر دو روایت، در دل خود روایت دیگری را نقل می‌کنند. زمانی که راوی یکی از کنش‌گران نیست (راوی ط کنش‌گر)، خواننده با «روایت دنیای داستان ناهمسان» مواجه است. در این صورت راوی فقط روایتی را نقل می‌کند که در آن جانوران از حضور شیر در عذاب هستند. اما در دل این روایت، روایت دیگری هم وجود دارد که خرگوش برای شیر روایت دیرآمدنش را نقل می‌کند. در این صورت خواننده با نوع «روایت دنیای داستان همسان» روبرو می‌شود و در این صورت راوی، خود، یکی از کنشگران بوده است (راوی=کنشگر). راوی «روایت دنیای داستان ناهمسان» با انتخاب این راوی (یعنی خرگوش)، اجازه می‌دهد خود کنشگر روایت خود را توضیح دهد تا بدین وسیله خواننده بتواند حس و حال کنشگر را در زمان انجام کنشها بدست آورد. در تابلوی زیر، تشابه و تفاوت این دو روایت را در هنگام عمل روایت می‌توان مشاهده نمود:

* روایت «خرگوش و شیر»

تشابه

گفت خرگوش الامان عذریم هست	گر دهد عفو خداوندیت دست
گفت چه عذر ای قصور ابلهان	این زمان آیند در پیش شهان
مرغ بی وقت سرت باید برید	عذر احمق را نمی شاید شنید
عذر احمق بدتر از جرمش بود	عذر نادان زهر هر دانش بود
عذرت ای خرگوش از دانش تهی	من چه خرگوشم که در گوشم نهی
گفت ای شه ناکسی را کس شمار	عذر استم دیده ای را گوش دارد

[...]

با رفیق خو سوی شاه آمدم
جفت و همره کرده بودند آن نفر
قصد هر دو همره آینده کرد
خواجه تاشان که آن درگهیم
پیش من تو یاد هرناکس میار
گر تو با یارت بگردید از درم
روش شه بینم برم از تو خبر
ورنه قربانی تو اندر کیش من
یار من بستد مرا بگذاشت فرد
هم به لطف و هم به خوبی هم به تن
رشته ایمان ما بگسسته شد
حق همی گویم ترا والحق مُر
هین بیا و دفع آن بی باک کن

من به وقت چاشت در راه آمدم
با من از بهر تو خرگوشی دگر
شیری اندر راه قصد بنده کرد
گفتمش ما بنده شاهنشهم
گفت شاهنشه که باشد شرم دار
هم ترا و هم شهت را بر درم
گفتمش بگذار تا بار دگر
گفت همره را گرو نه پیش من
لابه کردیمش بسی سودی نکرد
یارم زفتی دو چندان بد که من
بعد از این ز آن شیر این ره بسته شد
از وظیفه بعد از این اومید بُر
گفت وظیفه بایدت ره پاک کن

تفاوت

تمام روایت به نظم روایت شده است.

* روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» *

تشابه

خرگوش هم با خیال راحت و آهسته و خرامان خرامان به سوی شیر می رفت، که دیرتر به نزد شیر برسد. تا اینکه بالاخره به نزدیکی شیر رسید و شروع به دویدن کرد.
شیر اندر آتش و در خشم و شور
می دود بی دهشت و گستاخ او
دیدگان خرگوش می آید ز دور
خرگوش وقتی به کنار شیر رسید، شیر غرید و با خشم بر سر خرگوش فریاد کشید:
من که گاو را ز هم بدریده ام
نیم خرگوشی که باشد که چنین
امر مارا افکند او بر زمین
ترک خواب غفلت خرگوش کن
غرّه این شیر ای خرگوش کن

خرگوش که نفس نفس می زد تا خود را خسته نشان دهد، گفت: «ای شیر بزرگ! امان دهید که عذری دارم. گناه از من نیست که دیر به خدمت شیر آمدم. گناه از من نیست که تنهایی به خدمت آن شاه دلیر آمدم. ما دو نفر بودیم. دو تا خرگوش کوچک، برای ناهار امروز شما...

من به وقت چاشت در راه آمدم با رفیق خو سوی شاه آمدم
با من از بهر تو خرگوشی دگر جفت و همره کرده بودند آن نفر
شیری اندر راه قصد بنده کرد قصد هر دو همره آینده کرد

شیر با خشم و غضب به خرگوش کوچک نگریست و پرسید: «شیر؟ کدام شیر؟ او دیگر چیست؟ جز من که شیری در این دشت سبز و خرم نیست! ادامه بده و بگو که چه پیش آمده است؟»

خرگوش گفت: «جناب شیر، آن شیر بدجنسی که می گویم، جلوی من و دوستم را گرفت و گفت که می خواهد ما را بخورد. ما هر چه به او گفتیم که ما مال جناب شیریم، مال شاهنشاه دلیریم، نپذیرفت. خشمگین شد و ... (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۶ و ۲۷)

تفاوت
روایت تلفیقی از نظم و نثر است.

روایت «شیر دلنده و خرگوش با هوش»	روایت «خرگوش و شیر»
تشابه	تشابه
خرگوش هم با خیال راحت و آهسته و خرامان خرامان به سوی شیر می رفت، که دیرتر به نزد شیر برسد. تا اینکه بالاخره به نزدیکی شیر رسید و شروع به دویدن کرد.	گفت خرگوش الامان عذریم هست گر دهد عفو خداوندیت دست گفت چه عذر ای قصور ابلهان این زمان آیند در پیش شهان مرغ بی وقت سرت باید برید عذر احمق را نمی شاید شنید عذر احمق بدتر از جرمش بود عذر نادان زهر هر دانش بود عذرت ای خرگوش از دانش تهی من چه خرگوشم که در گوشم نهی گفت ای شه ناکسی را کس شمار عذر استم دیده ای را گوش دارد [...]
شیر اندر آتش و در خشم و شور دیدگان خرگوش می آید ز دور می دود بی دهشت و گستاخ او خشمگین و تند و تیز و ترش رو	خرگوش وقتی به کنار شیر رسید، شیر غرید و با خشم بر سر خرگوش فریاد کشید:
من که گاوآن را ز هم بدریده ام من که گوش پیل نر مالیده ام نیم خرگوشی که باشد که چنین امر مارا افکند او بر زمین ترک خواب غفلت خرگوش کن غره این شیر ای خرگوش کن	من به وقت چاشت در راه آمدم با رفیق خو سوی شاه آمدم با من از بهر تو خرگوشی دگر جفت و همره کرده بودند آن نفر شیری اندر راه قصد بنده کرد قصد هر دو همره آینده کرد گفتمش ما بنده شاهنشهم خواجه تاشان که آن در گهیم گفت شاهنش که باشد شرم دار پیش من تو یاد هرناکس میار هم ترا و هم شهت را بر دزم گر تو با یارت بگردید از درم گفتمش بگذار تا بار دگر روش شه بینم برم از تو خبر گفت همره را گروه نه پیش من ورنه قربانی تو اندر کیش من
خرگوش که نفس نفس می زد تا خود را خسته نشان دهد، گفت: «ای شیر بزرگ! امان دهید که عذری دارم. گناه از من نیست که دیر به خدمت شیر آمدم. گناه از من نیست که تنهایی به خدمت آن شاه دلیر آمدم. ما دو نفر بودیم. دو تا خرگوش کوچک، برای ناهار امروز شما...	

<p>من به وقت چاشت در راه آمدم با رفیق خو سوی شاه آمدم با من از بهر تو خرگوشی دگر جفت و همره کرده بودند آن نفر شیری اندر راه قصد بنده کرد قصد هر دو همره آینده کرد</p> <p>شیر با خشم و غضب به خرگوش کوچک نگریست و پرسید: «شیر؟ کدام شیر؟ او دیگر چیست؟ جز من که شیری در این دشت سبز و خرم نیست! ادامه بده و بگو که چه پیش آمده است؟»</p> <p>خرگوش گفت: «جناب شیر، آن شیر بدجنسی که می گویم، جلوی من و دوستم را گرفت و گفت که می خواهد ما را بخورد. ما هر چه به او گفتم که ما مال جناب شیریم، مال شاهنشاه دلیریم، نپذیرفت. خشمگین شد و ... (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۶ و ۲۷)</p> <p>تفاوت تمام روایت به نظم روایت شده است.</p>	<p>لایه کردیمش بسی سودی نکرد یار من بستد مرا بگذاشت فرد یارم زفتی دو چندان بد که من هم به لطف و هم به خوبی هم به تن بعد از این ز آن شیر این ره بسته شد رشته ایمان ما بگسسته شد از وظیفه بعد از این اومید بُر حق همی گویم ترا والحق مُر گفت وظیفه بایدت ره پاک کن هین بیا و دفع آن بی پاک کن</p> <p>تفاوت تمام روایت به نظم روایت شده است.</p>
<p>تفاوت روایت تلفیقی از نظم و نثر است.</p>	

اکنون، بر اساس تابلوی بالا که مبتنی بر تشابه و تفاوت این دو روایت است، می توان موقعیت های روایی هر دو روایت را به تصویر کشید.

موقعیت های متن روایی ادبی در هر دو روایت:

روایت «خرگوش و شیر» و روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش»



همانطور که در بالا مشاهده می شود، هر دو تابلو از یک الگوی روایتی پیروی می کنند، اما راوی روایت «خرگوش و شیر» در هنگام عمل، روایت داستان را به شکل «نظم» روایت می کند، در حالیکه راوی «شیر درنده و خرگوش با هوش» از «نظم و نثر» سود می جوید. راوی در هر دو روایت (یعنی در دنیای داستان اول) یک «من» است که خود را به صورت «ما» به نمایش گذاشته است.

«و اما بشنوید از جناب شیر ژبان. شیر، سلطان جنگل و دشت و بیابان خشمگین نشسته بود و می غرید. چون غذای آن روزش دیر شده بود.» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۶)

«قصه شیر درنده و ظالم و خرگوش زیرک و دانا و با هوش در دنیای حیوانات و جانوران اتفاق افتاده است. در دنیای انسانها نیز چنین موجوداتی پیدا می شوند. انسانهایی که خود را قوی و عاقل می دانند و برتر از همه و برای همین هم به خود اجازه می دهند که حق دیگران را بخورند و بر دیگران ظلم و ستم روا بدارند. در حالی که چنین نیست. این گونه انسانها دشمن خویشند و نمی دانند:

حمله بر خود می کنی ای ساده مرد همچو آن شیری که بر خود حمله کرد
 القصه، شیر نگون بخت قصه ما در چاه عمیق کشته شد و خرگوش باهوش بسیار شادمان
 شد و خوشحال و فارغبال، به سوی دوستانش به راه افتاد [...]» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۳۱-۳۲)
 «دوستان خرگوش با تعجب به خرگوش نگریستند و چشم به دهان او دوختند. خرگوش زیرک و
 دانای قصه ما ...» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۳۳)

وانگهی، دیدگاه هر یک از روایتگران نسبت به کنش کنشگران یکسان نیست. برای نمونه، دیدگاه و نگاه راوی روایت «خرگوش و شیر» نسبت به کنش کنشگران، دیدگاهی خنثی تر از دیدگاه راوی روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» است. این امر خود را به خوبی در انتخاب عنوان روایت هم نشان می دهد. راوی روایت «خرگوش و شیر» برای انتخاب عنوان روایت خود، هیچ صفتی را برای دو اسم عنوان خود انتخاب نکرده است، در حالیکه راوی روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» برای هر کدام از کنشگران خود، از همان ابتدا، صفتی را تعیین کرده است: درنده برای شیر و با هوش برای خرگوش. این بدان معناست که خواننده از همان آغاز مجبور است کنشگران را به همین صورت بشناسد و به آنها نگاه کند. حق فهمیدن و تصمیم گرفتن به نوعی از خواننده سلب شده است. با مراجعه به متن می توان این تکرار صفت ها را

برای کنشگران به خوبی مشاهده نمود.

«وقتی به خدمت شیر درنده- که حالا پادشاه ظالم و زورگوی دشت زیبا شده بود- رسیدند [...] شیر درنده با صدای بلند غرید و خندید و با لحن تمسخر آمیزی گفت: «آه که شما جانوران کوچک و حقیر چقدر احمقید! [...] تا اینکه یک روز قرعه به نام خرگوشی کوچک و سپید افتاد. خرگوشی با هوش و زیرک. [...] خرگوش باهوش و زیرک از رفتن سرباز زد و گفت [...]» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۳-۲۴)

در واقع، با انتخاب «روایت دنیای داستان ناهمسان» هر دو راوی می توانند به راحتی در ذهن دو شخصیت اصلی نفوذ کنند و آنچه را که در سر آنها می گذرد بیان کنند. به همین ترتیب، خواننده همچون راوی از همه چیز کنشگران با اطلاع است.

۲ - مقایسه پیرنگ این دو روایت

با ظاهری یکسان، این دو روایت در عنصر پیرنگ با یکدیگر متفاوت هستند. برای اثبات آنچه که گفتیم، به بررسی تطبیقی این دو روایت می پردازیم. ابتدا از روایت «خرگوش و شیر» مولوی آغاز می کنیم.

الف-روایت «خرگوش و شیر»

برخلاف روایت «شیر درنده و خرگوش باهوش»، پاره ابتدائی این روایت («خرگوش و شیر») زمانی آغاز می شود که حیوانات این «وادی خوش»، همیشه از حمله شیر در عذاب هستند. و در واقع، حادثه ای هنوز رخ نداده است. آنها همیشه در این وضعیت بوده اند و نیروی هنوز این وضعیت را تخریب نکرده است. طایفه نخجیر در وادی خوش بودشان از شیر دایم کش مکش بس که آن شیر از کمین در می ربود آن چرا بر جمله ناخوش گشته بود (۸۲) همانطور که در بالا مشاهده می شود، پاره ابتدایی مربوط به زمانی است که حیوانات با ترس و لرز در این جای خوش زندگی می کنند: برخلاف روایت «شیر درنده و خرگوش باهوش» که راوی صحنه آرامی را توصیف می کند و آنگاه، آمدن شیر این صحنه آرام را تخریب می کند (جلوتر خواهیم دید).

وضعیت ابتدائی یا پاره ابتدائی (Yves Reuter, 1991, 46 / Alain Riffaud, 2002, 65)

در «خرگوش و شیر» به وسیله نیرویی تخریب می شود که اصطلاحاً می گوئیم روایت از اینجا آغاز شده است. نیروی تخریب کننده به زمانی مربوط می شود که حیوانات «نخجیر» سعی دارند حیلۀ ای به کار برند تا بتوانند خود را از این وضعیّت رها سازند. به همین خاطر نزد شیر می روند و پیشنهاد خود را به او ارائه می دهند:

حیلۀ کردند آمدند ایشان به شیر
جز وظیفه در پی صیدی میا
کز وظیفه ما ترا داریم سیر
تا نگردد تلخ بر ما این گیا
گفت آری گر وفا بینم نه مکر
مکرها بس دیده ام از زید و بکر

...

زین نمط بسیار برهان گفت شیر
روبه و آهو و خرگوش و شغال
عهدها کردند با شیر ژبان
کجز جواب آن جبریان گشتند سیر
قسم هر روزش بیاید بی جگر
جبر را بگذاشتند و قیل و قال
کانش بیعت نیفتد در زیان
حاجتش نبود تقاضای دگر... (۸۶)

با قبول پیشنهاد حیوانات از طرف شیر، وضعیّت میانی روایت آغاز می شود. این وضعیّت، همان زمانی است که حیوانات به حکم قرعه یکی را نزد شیر می فرستند. راوی این روایت در چند بیت کوتاه این وضعیّت را روایت می کند.

قرعه بر هر که فتادی روز روز
سوی آن شیر او دویدی همچو یوز
چون به خرگوش آمد این ساغر به دور
بانگ زد خرگوش کآخر چند جور

نیروی سامان دهنده به شکل زیر خود را به نمایش می گذارد: وضعیّت میانی ادامه پیدا می کند تا اینکه نوبت به خرگوش می رسد. خرگوش قبول نمی کند که نزد شیر برود. حیوانات دیگر از او می خواهند که به عهدش وفا کند و از این عمل سرپیچی نکند. ولی خرگوش دیگر نمی خواهد مانند دوستانش عمل کند. به همین خاطر از رفتن به نزد شیر طفره می رود.

یادآوری این نکته ضروری است که این وضعیّت طولانی تر از وضعیّت های دیگر است. این بدان معناست که راوی این روایت، اهمیّت بیشتری را بر نیروی سامان دهنده در نظر گرفته است. از این مرحله تا زمانی که شیر به درون چاه آب می افتد، مربوط به نیروی سامان دهنده این روایت است. وضعیّت انتهائی روایت زمانی آغاز می شود که شیر مرده است. با مقایسه ابتدا و انتهای روایت، خواننده می تواند تغییری را مشاهده کند: حیوانات دیگر از شیر نمی ترسند، زیرا

او مرده است. وانگهی، آنها، به لطف خرگوش، از ندانستن به دانستن رسیده اند. در پائین الگوی پیرنگ این روایت را می توان مشاهده نمود.

انکار کردن نخجیران بر خرگوش در تأخیر رفتن بر شیر:

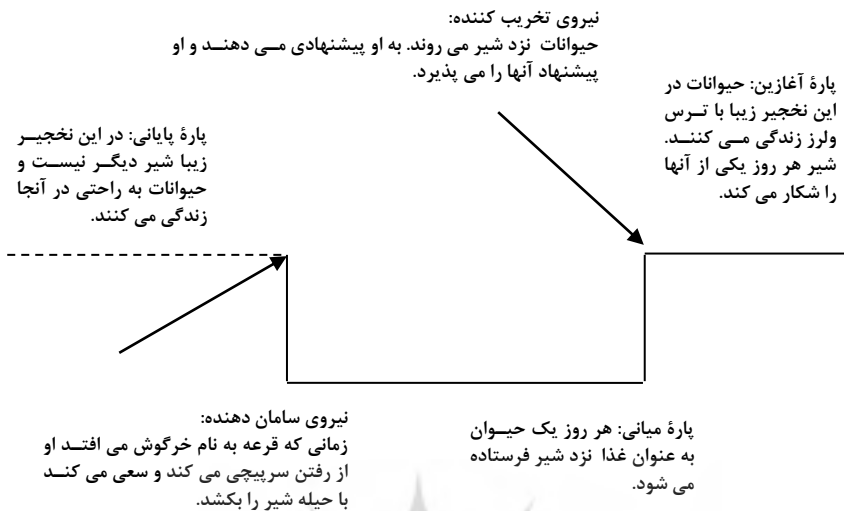
قوم گفتندش که چندین گاه ما
جان فدا کردیم در عهد و وفا
تا نرنجد شیر رو رو! زود زود!

جواب گفتن خرگوش نخجیران را:

گفت ای یاران مرا مهلت دهید
تا امان یابد به مکرم جانتان
هر پیمبر امتان را در جهان
کز فلک راه برون شو دیده بود
مردمش چون مردمک دیدند خرد
پای واپس کشیدن خرگوش از شیر چون نزدیک چاه رسید:

چونکه نزد چاه آمد شیر دید
گفت پا واپس کشیدی چرا
گفت کو پایم که دست و پای رفت
رنگ رویم را نمی بینی چو زر
حق چو سیما را معرف خوانده است
رنگ و بو غماز آمد چون جرس
کز ره آن خرگوش ماند و پا کشید
پای را واپس مکش پیش اندر آ
جان من لرزید و دل از جای رفت
زاندرون خو می دهد رنگم خیر
چشم عارف سوی سیما مانده است
از فرس آگه کند بانگ فرس

پاره انتهایی روایت زمانی آغاز می شود که شیر به درون چاه می افتد و در آنجا می میرد.



ب- روایت «شیر دزنده و خرگوش باهوش»

بعد از بررسی «خرگوش و شیر» از مثنوی، به روایت «قصه های شیرین مثنوی مولوی» می پردازیم. بر این باوریم که راوی «قصه های شیرین مثنوی مولوی»، علاوه بر الهام گرفتن از روایت «خرگوش و شیر»، با اضافه کردن عبارت زیر پیرنگ روایت را تغییر داده است و بدین وسیله باعث نوعی ناهماهنگی در ساختار پیرنگ شده است:

«جانوران خوشبخت دشت زیبا، زندگی را به خوبی و خوشی می گذرانیدند که از بد حادثه، روزی از روزها، شیری دزنده به دشت زیبا آمد، شیر آمد و بر تخت شاهی نشست. خوشی و خرمی از دشت خرم و سر سبز رخت برست. شیر هر روز به جمع جانوران حمله می برد، یکی از جانوران بیچاره را می گرفت و می خورد.» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۲)

صحنه بالا نشان می دهد که حیوانات در این دشت به خوشی و خرمی زندگی می کنند و آمدن شیر این نظم را به هم می ریزد. در حالیکه در روایت «خرگوش و شیر»، حیوانات همیشه در ترس و لرز زندگی می کردند. در واقع، با کم و زیاد کردن دو واژه، پیرنگ هم تغییر کرده است. تغییر پیرنگ، تغییر معنا را باعث می شود. زیرا پیرنگ یکی از عناصر درونی و اصلی نظام دهنده به روایت است.

اکنون، سعی می‌کنیم تمام مراحل شکل‌گیری پیرنگ را در این روایت بررسی کنیم.

«روزی بود و روزگاری بود. در جایی از این دنیای بزرگ، دشتی بود و توی این دشت بزرگ، مرغزاری بود. در این دشت زیبا، جانواران زیادی به خوبی و خوشی زندگی می‌کردند. جانوارانی چون: گوزن و آهو، روباه و شغال، موش و خرگوش، پرند و چرنده و جونده و خزنده و ... جانواران خوشبخت دشت زیبا، زندگی را به خوبی و خوشی می‌گذرانیدند که از بد حادثه، روزی از روزها، شیری درنده به دشت زیبا آمد. شیر آمد و بر تخت شاهی نشست. خوشی و خرمی از دشت خرم و سرسبز رخت بر بست. شیر هر روز به جمع جانوران حمله می‌برد، یکی از جانوران بیچاره را می‌گرفت و می‌خورد. پس از مدتی جانوران به ستوه آمدند. گرد هم نشستند و فکر کردند و فکر کردند. تا عاقبت راه حلی یافتند. گروهی از جانوران را به عنوان نماینده برگزیدند و به خدمت پادشاه فرستادند. وقتی به خدمت شیر درنده^۱ که حالا پادشاه ظالم و زورگوی دشت زیبا شده بود^۲ رسیدند، سلام کردند و گفتند: «ای پادشاه بزرگ! ای نیرومندتر از ببر و پلنگ و گرگ! ای شیر قوی پنجه و سترگ! از شما عاجزانه خواهش می‌کنیم که از این پس به ما حمله میاورید!»

...

یکی از جانوران در حالی که صدایش از ترس می‌لرزید، گفت: «نه قربان! ما غلط می‌کنیم چنین جسارتی نکنیم. منظور ما این است که شما پادشاه ما هستید و نباید خودتان را به خاطر غذا به زحمت بیندازید.»

جانور دیگری عرض کرد: «قربانت گردم! در هر ساعت و هر دم که شما اراده بفرمائید، ما خودمان غذای شما را مهیا می‌سازیم. ما همگی در راه شما جانمان را با افتخار می‌بازیم.»
و جانور دیگری افزود: «آری، ما هر روز، خودمان، جانوری را به قید قرعه انتخاب می‌کنیم و به سوی آن جناب روانه اش می‌کنیم تا شما بی هیچ زحمتی بخورید و سیر شوید. ما کاری نمی‌کنیم که از ما دلگیر شوید.»

...

شیر پذیرفت و گفت: «چون من یک شیرم و بسیار هم دلیرم، قول شما را می‌پذیرم و می‌دانم که حتماً به قولتان عمل می‌کنید. چون اگر عمل نکنید، باز هم به شما حمله ور می‌شوم. یادتان باشد که هیچ حقه‌ای در کارتان نباشد!» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۲)

پاره ابتدایی صحنه بالا، زمانی است که جانواران با خوشی در این دشت زندگی می‌کنند و بر خلاف روایت «خرگوش و شیر» از مثنوی، در این روایت جانواران در تضاد با شیر نیستند. ابتدا، حیوانات به خوبی زندگی می‌کنند، آنگاه شیر به این دشت می‌آید. با آمدن شیر، آرامش دشت به هم می‌ریزد. در واقع، با آمدن شیر به این دشت، نیروی تخریب‌کننده کارکرد خودش را نشان می‌دهد. در روایت «خرگوش و شیر» از مثنوی، نیروی تخریب‌کننده مربوط به زمانی است که حیوانات تصمیم می‌گیرند نزد شیر بروند.

وضعیت میانی این روایت زمانی است که شیر هر روز به حیوانات حمله می کند و یکی از آنها را شکار می کند.

« شیر هر روز به جمع جانوران حمله می برد، یکی از جانوران بیچاره را می گرفت و می خورد.»

(ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۲)

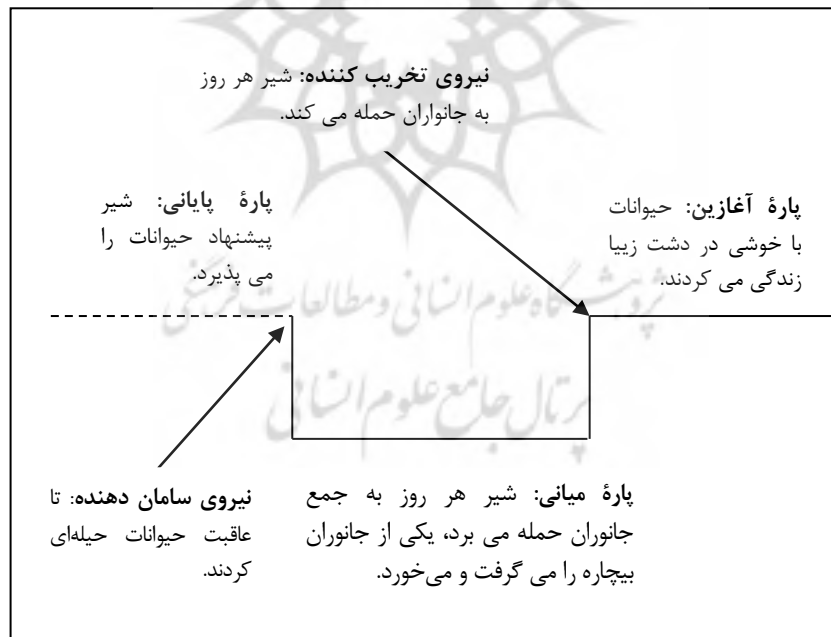
و نیروی سامان دهنده وقتی شکل می گیرد که حیوانات سعی می کنند راه حلی برای این مشکل پیدا کنند:

« تا عاقبت راه حلی یافتند. گروهی از جانوران را به عنوان نماینده برگزیدند و به خدمت پادشاه

فرستادند.» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۲)

با رفتن حیوانات به نزد شیر و ارائه پیشنهاد از طرف آنان و پذیرفتن این پیشنهاد، روایت هم به پایان خود می رسد: «شیر پذیرفت».

و از این لحظه به بعد، می توان گفت که روایتی دیگر شکل گرفته است. همانطور که مشاهده می شود، روایت «شیر درنده و خرگوش باهوش»، گوئی، از دو پیرنگ شکل گرفته است. صحنه بالا، که در چند سطر بیان شد، روایت کاملی را ارائه داد که الگوی آن در زیر ارائه می شود.



با مشاهده این پیرنگ، خواننده به پایان روایت رسیده است، در حالیکه روایتی دیگر، تازه آغاز شده است. در این لحظه می توان این پرسش را مطرح ساخت که علت آن چیست؟ بعد از الگوی بالا، روایت دیگری شکل گرفته است که تلاش می کنیم این روایت دوم را هم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم.

پاره ابتدایی این روایت جدید به زمانی مربوط می شود که شیر پیشنهاد حیوانات را پذیرفته است و آنها باید هر روز یک حیوان را به عنوان غذا نزد شیر ببرند تا او بخورد. این وضعیت ابتدائی به وسیله نیرویی تخریب می شود: زمانی که قرعه به نام خرگوش می افتد. خرگوش از رفتن نزد شیر سرپیچی می کند و به دنبال حيله ای است که شیر را بکشد. نیروی تخریب کننده طرح دوم دقیقاً از همین لحظه آغاز می شود و تمام طول داستان تا کشته شدن شیر و تشکر حیوانات از خرگوش، مربوط به همین وضعیت است. این بدان معناست که این روایت دوم، وضعیت میانی و نیروی سامان دهنده و همچنین وضعیت انتهائی ندارد.

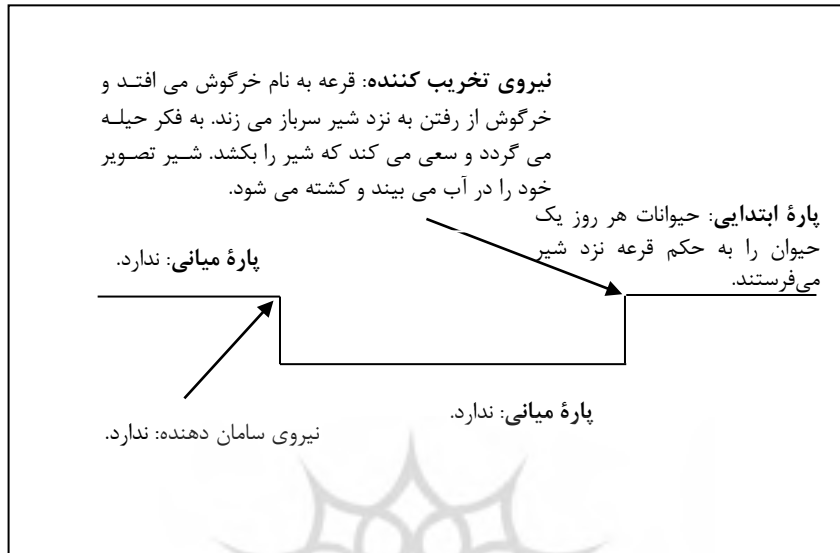
« چند ماهی گذشت و در این چند ماه، هر روز جانوری به سوی شیر ژبان فرستاده می شد. تا اینکه یک روز قرعه به نام خرگوشی کوچک و سپید افتاد. خرگوشی با هوش و زیرک. چون به خرگوش آمد این ساغر به دور بانگ زد خرگوش: کآخر چند جُور؟! خرگوش با هوش و زیرک از رفتن سربازد و گفت: "من به نزد شیر نمی روم. من نمی خواهم طعمه آن شیر بی رحم و ظالم بشوم...»

خرگوش زیرک و باهوش گفت: « دوستان خوب! من نقشه ای دارم که خوب و عالی است. نقشه ای که می تواند شیر را نابود کند. » (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۲۴-۲۵)

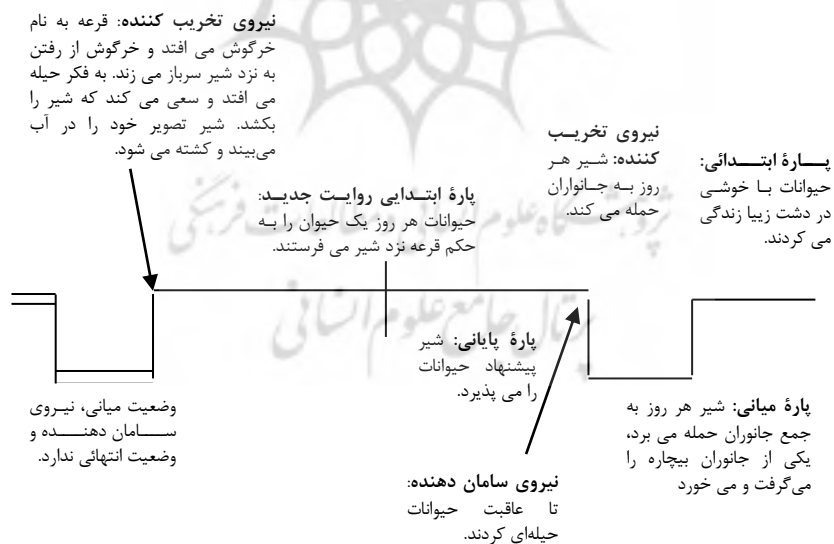
بعد از مرگ شیر، حیوانات به دور خرگوش جمع می شوند و از او قدر دانی می کنند:

«خرگوش کوچک و باهوش وقتی نزد دوستانش رسید و خبر مرگ شیر را به آنان داد و چگونگی به دام انداختن شیر را برای آنها شرح داد، آنها خیلی خوشحال شدند و ... جانوران شادی کردند و جشن گرفتند و از خرگوش دانا و زیرک تشکر کردند که توانسته بود جانشان را از دست مرگ برهاند و آنها را دوباره به آرامش و خوشبختی برساند.» (ابراهیمی، ۱۳۸۰: ۳۲)

الگوی زیر، نشان دهنده پیرنگ دوم این روایت است:



اگر پیرنگ شماره (۲) و (۳) را با یکدیگر ادغام کنیم، طرح کلی روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» به شکل زیر در خواهد آمد و پرسش این است چرا؟



نتیجه گیری

هر داستان آفرینشی است با قوانین خاص خود. در هنگام آفرینش داستان، هر نویسنده ای باید از این قوانین سود برد. یکی از ویژگی های طرح، پاره های سه گانه است. هر طرح ساختاری در تلاش است که این فرآیند سه گانه را سازماندهی کند. تعادل برقرار کردن بین این فرآیندهای سه گانه، خود از مهارت های طرح ریزی ساختارهای داستانی است که در این صورت به اثر ادبی زیبایی می بخشد. با بررسی و تطابق دو روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» و روایت «خرگوش و شیر» از مثنوی، به این نتایج رسیدیم:

۱- روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش»، ترجمه ای از روایت «خرگوش و شیر» از مثنوی است.

۲- روایت «خرگوش و شیر»، فقط یک پیرنگ دارد، در حالیکه روایت «شیر درنده و خرگوش با هوش» دارای دو پیرنگ است. پیرنگ اول، دارای شکلی کامل و پیرنگ دوم، دارای شکلی ناقص است. پیرنگ اول «شیر درنده و خرگوش با هوش» فقط در یک صفحه آورده شده است، یعنی از صفحه ۲۲ تا اواسط صفحه ۲۳. در واقع، خواننده در همان یک صفحه اول، یک روایت کامل را می خواند. در صورتیکه پیرنگ ناقص دوم، از اواسط صفحه ۲۳ آغاز می شود و در صفحه ۳۳ تمام می شود. علت اینکه راوی از یک پیرنگ واحد استفاده نکرده است، مشخص نیست. وانگهی، حضور این دو پیرنگ که یکی کامل و دیگری ناقص است، نشان از هیچ دلالت معنایی خاصی نمی دهد و می توان حدس زد که احتمالاً کلمه ای جابجا شده است.

یکی از وظایف پیرنگ این است که بین عناصر دیگر روایت، ارتباط برقرار کند. با برقراری ارتباط بین اجزاء روایت، وحدتی به وجود می آید که این وحدت، خود را در مابقی عناصر ساختار روایت نشان می دهد. با حاصل شدن این نظام منسجم، دلالت معنایی مشخصی هم از آن حاصل می شود. در ضمن، این وحدت و نظام منسجم، به متن هم زیبایی می دهد. به همین خاطر می توان یادآور شد: پیرنگ، اگر چه جزئی از ساختار متن است، اما در محدوده خود نیز دارای اصولی است که اگر یکی از این اصول خدشه دار شود، دلالت معنایی هم آسیب می بیند و به همین ترتیب هماهنگی بین اجزاء روایت به هم می ریزد و معنا به شکل ناقص آن ارائه می شود.

یادداشت‌ها

1- La narration heterodiegetique1

منابع فارسی

- ابراهیمی جعفر (شاهد). ۱۳۸۶. قصه‌های شیرین مثنوی مولوی. تهران. نشر پیدایش.
- احمدی، بابک. ساختار و تالیل متن - نشانه‌شناسی و ساختارگرایی. تهران: نشر مرکز. ۱۳۷۰.
- محمدی محمد هادی، روش‌شناسی نقد ادبیات کودکان، انتشارات سروش، ۱۳۷۸، ص.ص. ۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷.
- محمدی محمد هادی، عباسی علی، صمد: ساختار یک اسطوره، نشر چیستا، چاپ نخست ۱۳۸۱.
- اخوت، احمد. دستور زبان داستان. تهران: نشر فردا. ۱۳۷۱.

منابع فرانسه

- GENETT Gérard , *Figures III* , Editions du Seuil, Paris 1972.
- LINTVELT Jaap. 1989. *Essai de Typologie narrative Le « point de vue »* Paris: José Corti.
- Riffaud Alain, *Le Texte littéraire au collège*, Les 11 ves 111 uvre, CNDP, 2002.
- Reuter Yves, *Introduction à l'analyse du Roman*, Paris, Bordas, 1991.

